

ما اسطوره و واقعیت

صدیق رهپو طرزی

زایش و فرو ریزی فرهنگ ها

آن گونه که می دانیم عامل های جغرافیایی، از آن میان رود خانه ها، نقش تعیینگری را در شکل گیری تاریخ انسانان بازی نموده اند.

«ابن خلدون» (1332-1460)، تاریخ نگار حوزه تمدنی ما، که برای بار اول تاریخ این بخش را از دیدگاه ساده حادثه نگاری به سوی بررسی عامل های عینی و تاریخنگاری به مفهوم دقیق کلمه متحول ساخت، به این باور است که همبود های اجتماعی انسانی از حالت ابتدایی، وحشیگری، عشیره یی، طایفه یی و قبیله یی با عبور از روند دشوار گذار همبستگی شدید، تنگاتنگ، محکم و قهرمانانه، به یک جامعه پُر نظم دست یافته اند.

حاصل این تلاش پُر کژ و مژ و دشوار، دست یافتن به سرچشمه های توانایی انسانی و طبیعی و آرام آرام شکل دهی روند فرهنگی معین می باشد. در جریان دگرگونی های بعدی، این نیرو و توان از درون فروکش می نماید و فرهنگ یاد شده راه سرایشی را پیش می گیرد.

دردرازای تاریخ، ما شاهد این اوج گیری ها و سپس فرو ریزی ها بوده ایم. این امر را می توان در حوزه مان، از فرمانروایی «عیلام» تا فرو ریزی «ساسانی» مشاهده کرد. این امر، در مورد سرزمین ما نیز می تواند مصداق بیابد.

داده های باستانشناسی

سرزمینی که اکنون ما آن را «افغانستان» می نامیم، دارای تاریخ کهن می باشد. براساس کاوش های باستانشناسی، به روشنی دیده می شود که این محل پیوندگاه فرهنگ های مهم شرق میانه، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و شرق دور می باشد.

گروه ها، طایفه ها، عشیره ها، قبیله ها و قوم های گونه گون در عصر و دور «دیرنه سنگی Palaeolithic»، در این سرزمین زنده گی می کردند.

این اصطلاح به دوره یی به کار می رود که «انسان خردمند Homo Sapiens» از سنگ برایش ابزار کار می سازد. این دوران از دونیم میلیون سال پیش آغاز و تا ده هزار سال پیش از میلاد عیسا، را در بر می گیرد. بعد، دوره های ابزار سازی فلز، پا در میان می گذارد.

از دره «کور Kur» واقع در «بدخشان»، در نزدیک دهکده «بابا درویش»، به اثر کاوش هایی که در یکی از مغاره ها در سال (1969)، اجرا شد، اثر هایی به دست آمده است که از دوره دیرینه سنگی تا عصر آهن (50000 تا 1900 پ.ع) را دربر می گیرد. همچنان در این جا، توتّه هایی از جمجمه انسان «نندرتال Neanderthal» سر از گور بیرون کرده است. از دیدگاه بشر شناسی، این اصطلاح علمی به انسانی به کار می رود که دارای جثه نیرومند بوده است. نمونه یی از این جسد انسانی، در دره یی به نام «نیندر» در ناحیه «دوسلدورف»، واقع در «جرمنی»، کشف شده است.

از این نگاه، تمام انسانان مربوطه به «گروه قفقازی Caucasoid» را که در دوره یخچال های اول در اروپا، غرب و مرکز آسیا، زیست می کردند، وارد این دسته بندی می گردد.

جای تاسف هست که بررسی بیش تر بر این یافته، بنابر بحرانی که در جریان بیش از چار دهه کشور را فرا گرفت، صورت گرفته نتوانست. آقای «ل.دویری» باستانشناس و افغانستان شناس معروف، که کار بررسی را بر آن آغاز نموده بود، این آرمان را با خویشتن به گور برد. در کنار این جسد، ابزار دیرینه سنگی که (30) هزار سال پیش، مورد استفاده بوده، نیز به دست آمده است.

برخی سندها، شاهد این امر اند که فرهنگ «نوسنگی Neolithic» که بر پایه رام کردن جانداران، استوار بوده، در این جا وجود داشته است. اثر های دور و عصر مفرغ، گواه بر آن اند که در این جا بازمانده های فرهنگی پیش و پس از تمدن وادی «سند» وجود داشته است.

این جا، شاهراه داده و سند بازرگانی میان «چین»، «بین النهرین» و «مصر» در عصر مفرغ بوده است. لاجورد مهم ترین سنگ قیمتی یی بود که از این جا، دردل آن سرزمین ها راه یافته بود.

به این گونه، دردرازای تاریخ، گروه های گونه گون مردم از این سرزمین گذشته و برخی در آن ساکن شده اند. بر اساس آخرین رقی که در سال (1986)، به دست آمده است، در این سرزمین، پنجاه و پنج گروه قومی، زنده گی می نمایند.

قومان ساکن در این سرزمین را می توان به سه دسته بزرگ تقسیم نمود : اقوام «هند - اروپا» یی، «ترکی» و «ترکی- مغولی».

تاریخ سنتی یا عنعه یی ما

آن گونه که آگاهی داریم به صورت عموم تاریخ سرزمین و حوزه تمدنی ما بر پایه بررسی ها و کاوش های دانشمندان اروپایی یا گسترده ترش غربی، استوار است. این یافته ها از نیمه سده نوزده ام در دسترس قرار دارد. گذشته از آن، در هاله یی از اسطوره، قصه و افسانه و بخشی از تاریخ واقعی قرار دارد. این امر ریشه در افسانه هایی دارد که سینه به سینه و به صورت شفاهی برای ما رسیده اند. در متن این قصص، چهره های اوستایی که با گسترش باور زرتشتی پهنای بیش تر یافته است، جلوه گر اند. این تاریخ سنتی تا پایان دوره «ساسانی» که در آن رسم تاریخ نویسی نیمه رسمی جان می گیرد، ادامه می یابد. «خدای نامگ» را می توان تبلور این تلاش دانست.

پس از گسترش اسلام، این اثر که به گونه های متعدد جان سالم از تهاجم بدر برد، به وسیله «ابن مقفع» (757) به عربی بر گردانده شد. این باور وجود دارد که کسان دیگری هم به برگردان این کتاب دست زده اند. پس تر ها، برگردان پارسی آن که بر پایه ترجمه «ابن مقفع» استوار اند، به شکل نثر و نظم نیز صورت گرفت. در میان این ها، معروف ترینش «مقدمه کهن تر شاه نامه» است که به دستور «منصور عبدالرزاق» حکمران «خراسان» در سال (960) صورت گرفت. برخی به این باور اند که همین اثر پایه اساسی «شاهنامه»، نوشته «فردوسی» را که در سال (1010) تکمیل شد، می سازد. آن گونه که روشن است واژه «شاه نامه» برگردان ساده و جدید «خدای نامگ» می باشد. این اثر، گسترده ترین بیان تاریخ سنتی به حساب می آید.

این تاریخ سنتی و یا عنعه یی را می توان به چار دوره تقسیم نمود :

1) شاهان «پیشدادی» که با «گیومرث»، بنیاد گذار نظام شاهی آغاز می یابد. این ها را می توان شاهان اسطوره یی خواند که بر همه موجودهای این دنیا فرمان می رانند. اینان در نبرد دایمی با دیوانی اند که آنان را «اهریمن» خلق نموده است. آنان راه و رسم زنده گی را می آموزند، هنر و فن را معرفی می کنند و نهاد تمدن را شکل می دهند.

2) شاهان «کیانی» را می توان به دو خط رده بندی کرد : اولی از «کیقباد» آغاز می گردد و به «کیخسرو» که همراه با جنگجویانش به صورت اسرار آمیزی ناپدید می شود، پایان می یابد. دومی با «لهراسپ» شروع و با شکست «دارا» به دست «سکندر» ، مهر ختم می خورد.

3) شاهان «اشکانی» اند که بیان کوتاهی در مورد شان وجود دارد.

4) شاهان «ساسانی» از «اردشیر» تا به «یزد گرد» سوم که با هجوم عربان به دوره اش نقطه پایان گذاشته می شود.

آن چی در این میان جالب است، این امر می باشد که در این تاریخ سنتی، ما رد پای از «مادها» و «هخامنشیان» را نمی یابیم. به باور بسیاری دانشمندان، از این که نامی از «کوروش» و «داریوش» و دیگر و دیگر برده نشده است، ناشی از تسلط باور «زردشتی» در آن دوران می باشد.

«پار شاطر»، کاوشگر معروف و دبیر «دانشنامه ایرانیکا» در این مورد چنین می نویسد :

"به این گونه، در تاریخ سنتی ما به جای بررسی نقادانه واقعیت ها، به ترکیبی از افسانه، اسطوره، قصه، تخیل، پندار گرایی، اخلاق گرایی، بیان پرمبالغه کردار قهرمانان، وفاداری، بلند پروازی ها، قربانی ها، آرمان ها، آرزو ها و دیگر و دیگر بر می خوریم. در این جا، انسان اسیر و در بند سرنوشت محتوم است. آن چی در این تاریخ دیده می شود، نگاه قدرتمندان دوران «ساسانی» است که به آن شکل داده اند."

مورخان نامدار ما نیز بدون این که دید نقادانه یی به این امر بیندازند، این افسانه ها و اسطوره های اولی را وارد تاریخ ساخته اند.

«فیض محمد» کاتب، در اثرش به نام «سراج التواریخ» از «کیان و پیشدادیان» تنها، آن هم با نقل قولی از دیگران، نام می برد و به این باور است که در آن زمان این سرزمین را «کابلستان و زابلستان» می خواندند. به این گونه، او هم به گفته «رشید وطواط» بدون "جدا کردن سره از نا سره" اسطوره ها را وارد تاریخ می نماید.

احمد علی «کهنزاد» کسی که در حال و هوای برتری نژادی «آریایی»، در آن سال هایی که «هیتلر» به شیپور این امر، پُف بزرگ می نمود و حکمرانان کشور زیر سیطره «استبداد کبیر» با آن همنوایی نشان می دادند و سر تایید تکان می دادند، با شور و شوق به این امر می پردازد. او که خود ده سال تمام بر کرسی ریاست «انجمن تاریخ»، - در حالی که روشنفکران آزاد اندیش سر به نیست شده بودند و یا در سیاهچال ها به سر می بردند - قرار داشت در اثرش به نام «تاریخ افغانستان» (1946)، در بحث «پیشدادیان» به اضافه صفت بلخی، با استناد به «اوستا»

از «پیشدادیان» با روشنی به نام «شاهان اولیه» یاد می‌نماید. بعد، او در جریان بحث در مورد «یما» او را «اولین پادشاه آریایی» می‌خواند. به این نوشته توجه کنید تا به ژرفای افسانه‌ی و اسطوره‌ی بودنش پی ببرید، «باید بگوئیم که در آن دوره مسعود نه گرمی زیاد وجود داشت و نه سردی نه عمر بود و نه مرگ نه ارواح خبیثه وحسد و کینه و بغض تولید کرده می‌توانست. همه مردم مستریح و آرام می‌زیستند.»

جالب است که یک مورخ و آن هم کسی که بر چوکی ریاستش نشسته است، بدون پرسش و نقد، این را می‌نویسد و به آن باور دارد. این تصویر، جز خیال در مورد یک زندگی آرمانی، چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. این را می‌توان تصویر بلند بالایی از بهشت گمشده و شهر طلایی خواند و بس. تا همین اکنون، برخی از نویسندگان ما هنوز هم در این حال هوای تخطیری به سر می‌برند.

بعد ها، با شگفتی مورخ دیگری مانند «غلام محمد غبار»، آن هم در نیمه دوم سده بیستم، این اسطوره را تکرار نموده یاد آور می‌گردد که «ازی دهاکا یا ضحاک» پادشاه «سامی» بر این جا یورش برده و به سیطره «پیشدادیان» که در وجود «جمشید یا یما» متبلور بود، پایان می‌بخشد. او دیدش را بر اسطوره‌هایی که در «شاهنامه» ها آمده اند، بدون این که نگاه پُر نقدی بر آن ها بیاندازد، و خط فاصل میان افسانه و واقعیت را بکشد، استوار می‌سازد.

این امر را «ع.ح. حبیبی» مورخ دیگر ما، باز هم در نیمه دوم سده بیستم، با آن که خود می‌گوید، «کوشش می‌نمایم که حتی المقدور جنبه‌های تاریخی را جستجو نمایم» همان افسانه «یما» را که خود می‌داند بر پایه «خدای نامه» ها که بعد ها «شاهنامه» ها یاد می‌گردند، استوار است، تکرار می‌نماید. «صدیق فرهنگ» مورخ دیگر ما نیز از دوران «زرتشت» که خاستگاه چنین اسطوره هاست، حرف زده و آن را آغاز تاریخ ما می‌داند. به این گونه، بر پایه داده‌های این بخش، نمی‌توان نگاه تاریخی عینی به گذشته انداخت.

دوره تاریخی

برای این که نگاه ژرف برگزیده اش ببیند، بایست لایه‌های گونه‌گون زنده گی، به ویژه فرهنگی آن را به کاوش و بررسی بگیریم.

به باور من، اگر بررسی گذشته مان را در چارچوب و تنگنای جغرافیای سیاسی کنونی سرزمین ما در بند بکشیم، نگاه به گذشته، از یک سده و اندی بیش تر راه به دور دست ها، باز نمی‌نماید.

بر همه روشن است که «انگلستان» و «روسیه» که در پایان سده نوزده ام عیسایی چنان ابر قدرت جهانی به حساب می‌رفتند که در سرزمین اولی آفتاب غروب نمی‌کرد و در دومی قلمروش از برآمدگاه خورشید در «آسیا» تا غروبگاه در «اروپا» گسترش یافته بود، چون جاندار «هشت پا Octopus»، یا به لفظ قدیمی ها «اختاپوت»، در جوار ما راه باز نمودند. این دو کشور جهانگیر، حرف نهایی را در مورد سرنوشت و حتا کشیدن دیوار خانه دیگران، می‌زدند. همین دو، بر آن شدند تا از فرش گسترده قومیتی که در جریان حادثه‌های پُر از فراز و نشیب تاریخ این جا شکل گرفته بود، به وسیله خط کش منفعت‌های جهانگیری شان، سرزمینی برای ما قیچی و برش نمایند. به این گونه آنان مرز و بومی که شباهت به **لحاف قورمه بی** یا به تعبیر دیگر **چین پینه پینه بی فقیر یا درویش** - از دیدگاه قومی - داشت، به اندازه قد و اندام رهبران این جا، بریدند و به رویا و خواب «امیر آهنی» که کشیدن چار دیواری را در دوردور خانه اش، آرزو می‌نمود، تحقق بخشیدند.

به این ترتیب، کشوری به وجود آورده شد - از دید مرز بندی‌های سیاسی - که از **اقلیت‌های قومی** ساخته شده است.

پس، به باور من، برای این که بتوان به گذشته نظر داشت، اول از همه به این مرزها دریند نشد، زیرا به شدت به گسترش و کاهش رو به رو بوده است، و دوم باید به حضور فرهنگی بیش تر توجه نمود، زیرا این پدیده، مرز را نمی‌شناسد.

باز هم اگر بخواهیم چارچوب سیالی را فرض نمایم، بایست به عامل جغرافیایی به ویژه دریا ها توجه نمود. به این گونه می‌توان از سرزمین میان **سه آب** سخن زد. به این معنا که مرز و بومی را در نظر داشت که در دوسوی دریای های «اندوس، اباسین و یا سند» از یک سو، «اکسوس، جیحون و یا آمو» از سوی دیگر و «سیحون، سیر دریا، شاش و یا جک سیر تیز Jaxartes» از جانب دیگر، قرار داشته است. این جا، مثلث یا سه گوشه فرهنگی بزرگی را می‌سازد. البته آن گونه که روشن است، حضور دست آورد های فرهنگی را نمی‌توان در کناره‌های این آب ها و یا دریا ها، دریند کشید. اسپ تیز تگ فرهنگ، دیگر این آب ها را به ساده گی شنا می‌نماید و صدای شیهه اش از آن سوی دریا ها، شنیده می‌شود.

اگر - برای این که دروازه نقد بسته نگردد - در چارچوب همین مرز بندی به بررسی بنشینیم، پیش از آن که سرزمین ما زیر لایه هایی ناشی از مهاجرت و یا هجوم مردمان «هند - اروپا» یی، قرار بگیرد، در این میان سه آب، تمدن درخشانی به نام «سند» و «هلمند» وجود داشته است.

سر آغاز فصل تاریخ ما

از آن جایی که مانده های این تمدن در بخش ها و شهر های این ساحه کشف شده است، به نام تمدن «سند» یا وادی «سند» و شهر هایی که در کنارش قرار دارند، یاد می گردد.

برای این که حضور ما در این تمدن روشن گردد، باید یاد آور شد که شهر «موندی گگ Mundigak» واقع در سی و پنج کیلومتر شمال غرب «کندهار»، در کنار دریای «کشک نخود» که شاخه یی از دریای «ارغنداب» می باشد و در سال (1951) به وسیله باستانشناسان فرانسه یی صورت گرفت، نقش مهم را به دوش می کشد. هم چنان تپه ده «مراسی Deh Morasi Ghudai» که هردو بخش های یک شهر بزرگ بوده اند، در این راستا جایگاه پُراهمیتی دارد. به باور باستان شناسان، این دو جای، به دوره پیش از تاریخ، تعلق دارند و در ردیف شهر های «موهنجو دارو» و «هرآپ په»، در «پاکستان»، «ببستون» در «ایران» و «شانیدار» در «عراق» قرار می گیرند و همه و همه تمدن وادی «سند» را می سازند.

البته باید یاد آور شد که نفوذ فرهنگ، از این ساحه ها گسترش می یابد و تمدن میان سه آب این سرزمین چون «سند و آمو، و سیر دریا» با تمدن میان دو رودخانه «دجله - فرات» پیوند می یابند.

کشف این تمدن (1920)، تکان شگفت انگیزی را در دنیای باستان شناسی، از خود به جای گذارد. این کار، دو اثر بزرگ و روشن بر دید دانشمندان گذارد:

- نخست این که در خط تاریخ، تمدنی به صورت کامل جدید کشف گردیده است

- دوم این که تمدن یاد شده پیش از هجوم و یا آمدن مردمانی که به زبان «هند اروپا» یی سخن می زدند و فرهنگ مربوط شان در وجود «ویدا» و «اوستا»، تبلور می یابد، وجود داشته است.

این سند ها در اثر بررسی های عملی نشان دادند که تمدن کشف شده، به گذشته دور میان سه هزار و ششصد تا یک هزار نه صد، پیش از عیسا، پیوند دارد. در حالیکه زمان، در کهن ترین سرود های «ویدا» یی و خواهر هم تنی اش «اوستا» یی، در اولی به بیش از هزار و پنجمصد سال و دومی به بیش از هفتصد سال پیش از عیسا، نمی رسد.

آن گونه که می دانیم در میان هزاره سوم و دوم پیش از عیسا، تمدن ها یا شهرهایی در وادی «نیل»، «دجله - فرات» و «سند» سر بلند کردند. این را باید یاد آور شد که بود و حضور همین ده ها ی دهقانی - زراعتی یاری رساندند تا این شهر ها و تمدن ها به میان بیایند. تولید کشت و کار کشاورزی در این ده ها، سبب شد تا زمینه رشد و شکل گیری برای لایه و قشری که می توانستند به امور سیاسی - دینی و یا فنی بپردازند فراهم گردد. به همین سبب، خاک پُربار و آماده برای کشت در «موندیگگ» و تپه ده «مراسی» که در بر گیرنده وادی «هلمند» می باشد، زمینه را برای رشد وادی «سند» فراهم نمود.

جایگاه ده های ما در این تمدن

چارچوب بزرگ این فرهنگ را می توان از «پامیر»، «آمو» و «سیر» دریا در شمال، دو طرف دریای «سند» در جنوب و شهر های شرقی «ایران» در غرب، دید. البته این فرهنگ در این چارچوب تنگ و تَرش باقی نمی ماند و راه اش را به دور دست ها، باز می نماید.

«موندیگگ» و تپه ده «مراسی»

«ل.دوپری»، در زمینه چنین ابراز نظر می نماید، " باید یاد آور شد که این دوجای در افغانستان، در برپایی تمدن «سند» نقش بزرگی را به دوش کشیدند. " (افغانستان 1997). در این راستا، «ژین ماری کاسال Jean Marie Casal» در سال (1961) در «موندیگگ» دست به کاوش زد و «ل.دوپری» در سال (1963)، به کاوش در تپه ده «مراسی» پرداخت. هردو، در روشن ساختن دوران پیش از تاریخ در این سرزمین، نقش بزرگی داشته اند. به باور اینان " «موندیگگ» آهسته آهسته از یک دهکده زراعتی و کشاورزی، با نشانه های از حالت نیمه ساکن نیمه کوچی، همراه با گدام، ممکن به پایتخت ایالتی تمدن «سند»، بدل شده بود. "

«فوکسل سانگ، ویلیم Vogelsang, Willem»، نویسنده کتاب «افغانان» (2002)، (این اثر به سبب پذیرایی که از آن صورت گرفت، در همان سال، دو بار به دست نشر سپرده شد.) آن گاهی که در مورد تمدن «سند» حرف می زند، با اشاره به اهمیت «موندیگگ» آن را تمدن «هلمند»، نامیده و آن را موازی با تمدن «سند» می خواند.

با این نگاه، می توان به روشنی یاد آور شد که سرزمین میان دریای «آمو»، «سند» و «سیحون»، نقطه های مهم تمدن «سند» (1500-4000 پ.م) را می سازند. این تمدن را می توان آغاز فصل تاریخ این سرزمین خواند. حضور و بود جای هایی چون «مندیگک Mundigak» و تپه ده «مُراسی Deh Morasi Ghundai» در نزدیکی «کندهار» که به دوران «دیرینه سنگی»، پیوند دارد، گواه روشن این امر اند.

وضع کنونی

از پایان هزاره دوم پ.ع. به بعد، ما شاهد مهاجرت مردمان مربوط به خانواده های زبان «هند - اروپا» بی به سرزمین ما هستیم. چنین به نظر می آید اینان به گروه زبانی «هند - اروپا» بی کهن و یا پیشین، که در دشت های فراخ جنوب «روسیه» و یا «اوکراین» میان هزاره چارم و سوم پ.ع. می زیسته اند، پیوند دارند. برخی از واژگان این دو زبان نشان می دهد که گوینده گان به کشت می پرداختند، چارپایان اهلی به همراه داشتند. بالا تر از همه این که از عرابه هایی که با اسب رانده می شد و مهم ترین نقش را در یورش های جنگی به دوش داشتند، بهره می گرفتند.

شاخه های فرعی این زبان، به دو بخش «هند - ایرانی» و «هند - آریایی» تقسیم می گردند. «هند - ایرانی» شامل زبان های «پارسی»، «کردی»، «پشتو»، «بلوچی» و دیگر و دیگر می گردد. زبان «هند - آریایی» در بر گیرنده زبان های «هندی»، «بنگالی»، «نیپالی» و دیگر و دیگر می شود. از این امر می توان نتیجه گرفت که گوینده گان زبان «هند - آریایی» پیش تر از سخنوران «هند - ایرانی» وارد، این بخش شده اند. تبلور آن را می توان در وجود زبان های دوگانگی «ویدا» (1500 پ.ع.) و «اوستا» (700 پ.ع.) دید.

کسانی که به زبان های غیر «هند - اروپا» بی سخن می زدند، آنانی اند که پیش از مهاجرت و یا هجوم مردمی که به زبان «هند - اروپا» بی گپ می زدند، در این سرزمین می زیسته اند. در این جا ما به زبان «براهو» بی بر می خوریم که مربوط زبان «دراویدی»، زبان مردمان جنوب «هند» است. بعد ها گوینده گان شاخه هایی از زبان «هند - اروپا» بی، باشندگان اصلی را به جنوب «هند» راندند. اما، زبان «براهو» بی در وادی های ژرف شرق «بلوچستان»، به حیاتش ادامه داد.

حضور قدرت ها

بر پایه سند های تاریخی که از آن میان سنگ نوشته ها در آن نقش مهم دارند، «مادها» برای بار اول در این حوزه پُر پهن دست به ایجاد سلطنت با شکوهی زدند. سیطره این فرمانروایی از «بین النهرین» در غرب تا «باکتر» در شرق ادامه داشت.

بعد، «کوروش» کبیر، شاهنشاه «هخامنشی Achaemenid» (530-550) پ.ع، «مدیا» را شکست داده بر این جا دست یافت.

«داریوش» اول، (486-522)، پایه های این فرمانروایی را تحکیم بخشیده و بر ولایت های : «هریوا یا آریا» (Haraiva/Areia) (هرات)، «باکتریا Bactria/Bactish» (بلخ)، «ستاگیدیا Thatagush/Sattagydia» (غزنی تا دره سند)، «اراکوزیا Arachosia/Harauvatis» (کندهار) و «درنگیانا Zarangiana-Drangiana/Zaranka» (زرنج یا سیستان) (Gandara/Gandhara) (گندارا- گندهارا) دست یافت.

یادداشت :

نام هایی که با خط مایل درج شده اند، تلفظ «پارسی کهن» می باشند.

از نوشته «کسیاس Ctesias» طبیب یونانی در دربار «خشیار» دوم، شاه «هخامنشیان» (359-404 ق.ع)، ما با مردمی به نام «باختریان» و از «هیرادوتوس Herodotus» با مردمی به نام «سکا یان Scythian» بر می خوریم که در «افغانستان» کنونی می زیستند. «سکا یان» در پایان سده هشتم پ.ع. از شمال وارد سرزمین پهناوری شدند.

بعد، «السنکدر» بزرگ (327 پ.م) جای «هخامنشیان» را پُر می کند. به دنبال آن دوران فرمانروایی خاندان «سلوکی» منسوب به «سلوکوس Seleucus» (358-281 پ.م) می رسد. این نام، مربوط خانواده بی است که پس از «السنکدر» بر این سرزمین فرمان راندند. سپس خانواده «مَوریای Mauryas» از «هند» در وجود «آشوکا Ashoka» جای آنان را می گیرد.

بعد، نوبت خانواده های محلی «یونان - باختر Bactrian-Graeco»، سپس «پارتیان Parthians»، «کوشانیان Kushans»، «ساسانیان Sassanid» و «هپتالی Hepthalies یا یفتلیان Ephthalites» و دیگر و دیگر... می رسد. آن گونه که می دانیم، عربان همراه با دین اسلام، پس از دوصد سال لشکر کشی، با یاری مردم خود این جا، بر این سرزمین دست یافتند. اما، سیطره سیاسی آنان به صورت کامل، چند روزی بیش دوام ننمود. مردم با یاری حس آزادی

خواهی، در وجود «طاهریان»، «صفاریان»، «سامانیان»، «غزنی یان» و دیگر و دیگر... از فرهنگ، به ویژه زبان خویش، با تمام وجود دفاع نمودند.

این جریان تند کوچ کردن ها و یورش ها، کاشیکاری زیبایی قومی و زبانی را در این سرزمین به میان می آورد. بی دلیل نیست که «مارگن شترنی»، زبان شناس معروف نارویایی، که از سال (1924)، به بعد به بررسی این امر در کشور دست می زند، این جا را «گنجینه» بی بهای، زبان و فرهنگ یاد می نماید.

«افغانان»، یکی از توتته های این کرباس و پرده کاشیکاری قومی را می سازند.

اکنون به آن پرداخته و در نوشته دیگر به رنگ های دیگر این کاشیکاری قومی دست خواهم زد.

افغانان

تاریخ قوم «افغان»، مانند همه قومان دیگر، از اسطوره آغاز می گردد و راه به سوی واقعیت باز می نماید. در این جا باید از «افسانه و اسطوره» حرف زد تا به واقعیت دست یافت.

اسطوره ها

تاریخ اولی «افغانان»، در هاله یی از اسطوره ها و افسانه های پیش از تاریخ پنهان است. نویسنده گان و مورخان «افغان»، به دلیل های گونه گون، حتا تا جنبش «روشنایان» در سده شانزده ام عیسایی به کار رد یابی پیشینه قومی شان چنان کم توجه یی نموده اند، که به مشکل می توان به سندهای ثقیه و موثق در این باره، دست یافت.

ما و این دیدگاه

الف - اصل یهودی

کهن ترین اثری که در آن اشاره هایی در این زمینه صورت گرفته است، کتاب «آنین اکبری» (98 - 1597)، نوشته «ابوالفضل» می باشد. او، در این اثرش با اشاره گذارایی می گوید که «افغانان» خویش را اولاد بنی «اسرائیل» می دانند.

نویسنده گان دیگر پس از این اثر، چون : آخند «درویزه» در اثرش به نام "تذکره اشرا و ابرار" (1603 - 1613)، «نعمت الله هروی» در کتابش به نام "تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی" (13 - 1612)، همین امر را بدون دقت لازم، تکرار می نمایند.

آن گونه که اشاره شد، «نعمت الله هروی» در کتابش به نام "تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی"، هنگام سلطنت «جهانگیر» شاه «مغول» در «هند» در سده هفده ام، نظریه اصل یهودی را گسترش بیش تر داد. به باور او، «افغان» پسر بزرگ «ساول» یا به زبان «عبری» شاول، ملقب به ملک «تالوت» می باشد. بر اساس روایت «انجیل» او به وسیله «سامویل» قاضی، و با رای مردم، به حیث اولین شاه «اسرائیل» برگزیده شد. او همچنان یاد آور می شود که دود مان «افغان» ده نسل به «ابراهیم» و بیست نسل به «آدم» می رسد!

به این گونه، این «افغانان» در «فلسطین» زنده گی می کردند. نسل های بعدی آنان، اسیر «سارگون» دوم، شاه «آشوری» (722 پ.م) می گردند. اینان بعد توسط «بخت النصر» شاه «بابل» که «بیت المقدس» را در سال (586 پ.م) فتح و یهودان را به «کوهستان» یا «غور» تبعید می نماید، از آن جا رانده می شوند.

دیدگاه های دیگران

اروپاییان آن گاهی برای بار اول با این مساله روبه رو می شوند که وارد این جا می گردند.

«ونسیت تارت، هنری. Vansittart, Henry»، در سال (1784)، به کتابی به نام «اسرار افغانه»، نوشته مولوی «خیر الدین»، بر می خورد. در اصل این اثر فشرده کتابی است که «حسین ولد صابر» آن را به پشتو نوشته بود. او ترجمه این اثر را با نامه یی به سر «ویلیام جونز. Jones, William»، کسی که برای بار اول به وجود زبان های «هند - اروپایی» متوجه می گردد، می فرستد. همو بود که نظریه یهودی بودن «افغانان» را رواج بیش تر می دهد.

از او به بعد اروپاییانی مانند : «برنس، الکساندر. Bernes Alexander» (1832)، «مورکرافت، ویلیام. Moocraft» (1825)، «ماسون، چارلز. Masson, Charles»، «روز جورج. Rose, H.G.» (1852)، «بیللو، هنری. Bellew, Henry»، «راورتی، هنری. Raverty, H.G.» (1854) تا «دانشنامه یهودی»، با دست یابی به برخی سند ها و گفتار های سنتی و عنعنه یی، «افغانان»، به شمول گفته یی از امیر «دوست محمد»، اینان را از اولاد «اسرائیل» می گمارند.

اما، «الفنستون، مونت ستوارت. Elphinstone, M.» (1814) اولین دانشمند اروپایی بود که این نظریه را زیر سوال برد. بعد این «برنارد دورن» (1836) شرق شناس به نام است که بررسی های خویش را بردیدگاه علمی و دانشی استوار می سازد. او این قوم را شاخه یی از مردمان «هند - اروپا» یی می داند.

البته این را باید یاد آور شد که بررسی بسیار مهم را در این زمینه «مارگن شترنی Mogenstierne» (1997) زبان شناس معروف نارویایی، به پیش برده است. آن گونه که بیان شد، از نگاه دانش زبان و واژه شناسی، هیچ گونه پیوندی میان زبان «سامی» که «عبری» و «عربی» به آن دسته تعلق دارد و زبان «افغانی» (پشتو) وجود ندارد. زبان دومی شاخه‌ی از زبان «هند - اروپا» یی می باشد.

ب - اصل اسلام

کیس، قیص، قیص الاسلام یا عبدالرشید

«افغانان»، در اسطوره‌هایی که تاریخش به پس از گسترش اسلام می رسد، سعی بر آن دارند تا به شکلی از شکل ها، خویشان را به «افسانه‌های» دینی پیوند بدهند. بر اساس این گونه سنت شجره نویسی «افغانان» - صرف نظر از این که تا چی پایه ارزش دارد - همه به این باور اند که به «قیص یا کیس» جد مشترکی، پیوند دارند. آنان به این عقیده اند که «قیص» نزد «محمد» پیامبر اسلام می رود و مسلمان می گردد. پیامبر اسلام، بر او نام «عبدالرشید» را می گذارد. بر اساس همین افسانه، «خالد بن ولید» فرمانده معروف اسلام زیر فرمانده یی او، به فتح «سوریه» موفق می گردد. مورخان «عرب»، بر عکس این افسانه، نامی از «قیص» نمی برند. آنان همچنان در مورد واژه «افغان» نیز خاموش اند.

در «دانشنامه اسلام» در این مورد چنین اشاره یی صورت گرفته است :
"ریشه این نظریه، به کتاب «جهان خانی و مخزن افغانی» می رسد. این امر، در بین مسلمانان رواج فراوان دارد که اصل و نسب خویشان را به «محمد»، پیامبر و یا بازمانده گانش برسانند."
به این گونه، می توان به این نتیجه دست یافت که این دیدگاه، به صورت کامل، به اسطوره و افسانه تعلق دارد. در این راستا، اسطوره ها و افسانه های دیگری نیز در این مورد وجود دارند :

I. «افغانان» یا «پتانان»، به این باور اند که «کیس» در کوه «د کیسه غر» (به زبان «افغانی» یا «پشتو» به معنای کوه «کیس») در «خراسان» یا «خراسان کاکر» به خاک سپرده شده است. این ساحه، در ایالت «ژوب» در غرب کوه «سلیمان» - اکنون در پاکستان - قرار دارد. سلسله کوه های «سلیمان» میان دریای «گومل» و شمال دریای «سند» واقع شده است.

II. بر اساس افسانه دیگری، کشتی «نوح» پس از فرو کشی توفان، بر یکی از قله های کوه «سلیمان» فرود آمد.

III. بر پایه اسطوره دیگری، «سلیمان»، پسر «داوود» (934 پ.ع) پادشاه «یهود»، برای ازدواج با «بلقیس» باری به نیم قاره «هند» سفر نمود. آن گاهی که او از این جا، سوار بر تخت پرنده یا قالینچه پرنده اش بر می گشت، «بلقیس» از او خواهش نمود تا برای آن که آخرین نگاه را بر زادگاهش بیاندازد، لحظه یی در آن جا توقف نماید. به این گونه، «تخت پرنده» اش، مدتی بر قله کوه فرود آمد. از آن پس، این قله به نام «تخت سلیمان» یاد می گردد. این قله هم اکنون بیش از سه هزار متر بلندی دارد.

روشن است که ریشه این باور به افسانه های سنتی پیوند دارد. بر اساس نوشته «حبیب الله تژی» در اثرش به نام «پشتانه» برخی تلاش می نمایند تا نسب «افغانان» را به "بنی اسرائیل، قبطیان، مصریان، مغلان، ارمنیان، تاتاریان، هپتالیان، ساکان، راجپوتیان، برهمنان، جتان، یونانیان، ترکان و حتا عربان" برسانند.

او خود پس از بررسی دیدگاه های گونه گونه، به دریافت زبان شناسان باور می یابد. بر مبنای این امر «افغانان» به آن گروه زبانی تعلق دارند که به « هند - اروپا» یی، دسته بندی و معروف شده است.

واقعیت ها

بسیاری از نویسندگان «افغان» در سده بیستم به ویژه در دهه سی، در خط تلاش برای رد یابی و یا ساختن یک نوع هویت خاص و ویژه، آن هم ملی و نو، سعی می نمودند تا این امر را طرح نمایند که «احمد» مربوط به قوم «ابدالی» - با تاکید بر «درانی» بودنش - بنیادگذار کشور «افغانستان» است. در حالی که او چنین هوایی برای ایجاد کشوری به نام «افغانستان» در سر نداشت. از همین رو، بخش زیاد تاریخ نگاران او را به نام شاهنشاه ابدالی یا درانی و هم چنان شاه خراسان، خوانده اند.

این تلاش، یک نوع خط «سرخ» و «ممنوعه» بی را با گذشته دراز این سرزمین، که به باور خود آنان تاریخ بیش از پنج هزار سال و بیش تر دارد، می کشد. به این گونه، تاریخ کشور، ره از سده هژده به پیش نمی برد. بر اساس دیدگاه برخی مورخان - تا جایی درست هم هست - امیر «عبدالرحمان» (1880-1901)، را بنیاد گذار «افغانستان» کنونی می دانند. (ل. دوپری. 1997) در همین زمان بود که مرز های بین المللی کشیده شد و «عبدالرحمان» به گفته خودش به یکی از «آرزوها و رویا» های دیرینه اش، دست یافت. او، این سرزمین را **پاغستان** می خواند. برخی آن را **سرزمین رام نشدنی**، **سرزمین آزاد** و یا **سرزمین منفرد** و **یگانه** می خوانند. (ل. دوپری. 1997).

واژه «افغان» در متن های کهن

- واژه «افغان» یک نام کهن است. می توان دیدگاه هایی را در این مورد، چنین رده بندی کرد :
- 1) برخی دانشمندان از آن میان آقای داکتر مجاور احمد «زیار»، به این باور اند که واژه «افغان» در سند های دوره «ساسانی» به ویژه سنگنوشته «شاهپور» اول (260-273 پ.ع)، در «تخت جمشید»، به شکل واژه **A-bagan** و **A - په گان A-Pagan** حک شده است. (برگرفته از نامه هایی که با هم مبادله نموده ایم. 2006).
 - 2) زبان شناسان دیگر، به ویژه برخی از ریشه شناسان، به این باور اند که واژه «افغان» از کلمه **Ashvaka** **اشواکا** که واژه «سانسکریت» می باشد و معنای **اسب** را دارد، گرفته شده است.
 - 3) «پانینی Panini» زبان شناس سده پنجم ع. آن را **اشواکایانا Ashvakayana** ثبت نموده است.
 - 4) «ورها میهیرا Varaha Mihira» (505-587) باشند «اوجین» واقع در «هند»، فیلسوف، ستاره شناس و ریاضیدان هندی می باشد. از او اثر معروفی به نام «پنکا - سیدهاننتیکا Panca-Siddhantika»، یا «پنج رساله» در مورد دانش ستاره شناسی «یونان»، «مصر»، «روم» و «الکسندریه» به جای مانده است. در این اثر، در کنار دانش ستاره شناسی، می توان تصویر کامل «هند» سده ششم عیسایی را دریافت. او برای بار اول در اثرش به نام «برهات سمهیتا Brhat Samhita»، این واژه را به شکل **اوگانه Avgana** - باید یاد آور شد که مردم همین اکنون آن را «اوغان» یا «اوگان» تلفظ می کنند - به کار برده است. او در مورد چنین می نگارد، "در زیر قلمرو این ستاره دنباله دار، سرزمین های زیر قرار دارند: سنگر های کوهی، پهلویان، سوتیان، کولان، **اوگانان**... و مردم بیدادگر و خود خواه».
 - 5) «هیون - سانگ Hüen-Tsang» (این نام دارای تلفظ های گونه گونه است. من همان بخش انگلیسی اش را بر گزیده ام. ط.) راهب و زائر چینی که در سده هفتم ع. به زیارت معبد های بودایی به این جا سفر نموده بود، از مردمی به نام **"آ-پوکیان و یا او-پوکیان A-Pokier/O-Pokier"** و **یا/بوجان یا ابوگان Abojan** ذکر نموده است. این واژه، با تلفظ همان دوره در «چین» نزدیک به **اوگان** یا **افغان** می باشد. من، به این باورم که «عربان»، واژه «اپگان» را به اصطلاح معرب ساخته اند. آنان بر اساس دستگاه صوتی خویش، حرف **(و)** را به **(ف)** و **(گ)** را به **(غ)** تبدیل نموده و جمع آن را **افاغنه**، بر اساس دستور زبان خود شان، ساخته اند.

واژه «افغان» در متن های نو

«افغانان»، در سده های هشتم و نهم عیسایی، آن گاهی که نیروی جنگی قابل توجه بی را در خدمت «جهان گشایان» بزرگ در خط اصل **داد و ستد** فراهم می آورند، **حضور** تاریخی می یابند. در این مورد پروفیسر «ارمندرا کمار تاکور Thakur, A.K.» در اثرش به نام «هند و افغانان: بررسی محل فراموش شده (1370 - 1576)» یاد آور می شود، "نیروها و واقعیت های محبطی، از «افغانان» جنگجویان سر سخت بار آورد ... به همین دلیل، هرگاهی که جهانگشایان مسلمان و یا سلطانان «دهلی» بر آن می شدند تا به نبرد سنگینی دست بزنند، از سر کرده گان افغان و لشکریان ایشان بهره می گرفتند". این امر، بر اساس نوشته «فرشته» (588/1292) از خدمت به «سبگتگین» (976-997 م.) آغاز و هم چنان تا **بازی بزرگ** در سده بیستم عیسایی و **اکنون**، ادامه می یابد. در اثر های زیر، واژه «افغان» را چنین رد یابی می توان کرد :

- 1) در کتاب "حدودالعالم من المشرق الی المغرب" که نویسنده اثر ناشناس باقی مانده است و در زمان «محمد بن احمد فریغون»، از آل «فریغون»، معاصر «نوح بن منصور»، مربوط به خانواده «سامانی»،

که در (372/982) نوشته شده است، در فصل "گفتگو در باره کشور هندوستان و شهر هایش" در شماره (48)، صفحه (16) الف - اصل اثر - و صفحه (19) ترجمه «مینورسکی»، زیر نام «ساول» پس از ذکر «گردیز» در شماره (47) آن را شهر مرزی میان «غزنین» و «هندوستان» می خواند. سپس، او یاد آور می شود که این شهر بر فراز دره بی قرار دارد و در میان آن، دژ یا حصار نیرومندی با سه دیوار ساخته شده است و باشندگان این جا "خاریجت" می باشند. او بعد در مورد «ساول» - ممکن همان «شال» باشد که «بیهقی» از آن بار ها ذکر نموده است - چنین می نویسد، "یک دهکده خوشگوار و زیباست و بر فراز کوهی قرار دارد. در آن «افغانان» زنده گی می کنند. آن گاه که شما به سوی «هوسی نان» می روید، راه از میان دو کوه می گذرد. هنگام گذر از این راه، انسان بایست از هفتاد و دو آب (دریا) بگذرد. راه پُر از خطر ها و دهشت ها ست."

او همچنان زیر شماره (49) در مورد شهر «هوسی نان» چنین می گوید، "شهری است در محل گرم و داغ و برصحرایی قرار دارد." او در جای دیگر در شماره (50) در مورد شهر «نین هار» یا «بنی هار» - ممکن همین «ننگرهار» کنونی باشد - یاد آور می شود، "جایی هست که در آن شاه سعی می کند خویشتن را مسلمان نشان بدهد (به عبارت خود «حدودالعالم...» "مسلمانی نماید") و زنان زیاد دارد. او سی تا زن مسلمان، افغان، و هندو دارد. زنان دیگرش یا به عبارت «حدودالعالم...» و "دیگر مردم" از میان گروه های بُت پرست، گرفته شده اند."

(2) «عُتبی Otbi»، محمد بن عبدالجبار. (فوت. 427/1049). نویسنده تاریخ «یمینی» است. این اثر درباره دوره «سامانیان»، تمام دوره «غزنیان» و خاندان دیگر است. او، آن را به زبان عربی نوشته و بعد «ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی (گلپایگانی)» که یکی از دبیران دوره «سلجوقی» می باشد، آن را به زبان پارسی بر گردانده است. او در این اثرش، در فصل "ذکر افغانیان" چنین می نویسد، "...سلطان از بهر دفع جمعی از طوایف افغانیان که مصاعد قلال و معاقل جبال وطن ساخته بودند و بوقت معاودت سلطان از غزو قنوج دست تطاول با ذناب حاشیت او یازیده بودند. مشغول شد و خواست بر ایشان تاختی کند و آشیانه ایشان برباد دهد و ماده فتنه آن قوم منقطع گرداند. از غزنه بیرون آمد و آوازه قصد جانبی دیگر بر آورد و ناگاه در سر ایشان افتاد و شمشیر در ایشان بست و خلقی را به فنا آورد..."

(3) ابو ریحان محمد «بیرونی»، ریاضیدان و فیلسوف معروف «خوارزم» (362-442/973-1050) نویسنده کتاب «هند» یا "تحقیق ماللهند" می باشد. این کتاب اثری است درباره دین فلسفه، ادبیات، جغرافیه، گاه شماری، وقایعنگاری، ستاره شناسی، سنت ها و رسم و رواج ها، بخت، طالع بینی و قانون های کشور «هندوستان». او در فصل هژده ام در صفحه (102) در جریان بحث روی "سر چشمه دریای «سند»، و مرز شمال و شمال غرب «هند» می گوید، "این دریا از کوه های «اونانگ» در سرزمین «ترکان» سرچشمه می گیرد... در این جا، برف هرگز آب نمی شود... فاصله میان قله کوه و سطح مرتفع «کشمیر» دو فرسخ است... این جا دورترین جایی است که سوداگران ما، مال های خویش را رسانیده می توانند. از آن جا پس تر، هرگز نرفته اند. این جا، مرز شمالی «هند» را می سازد. در کوه های مرز غربی «هند» تا وادی «سند»، قبیله های متعدد «افغان» زنده گی می کنند."

(4) خواجه «ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی»، (385-470/995-1080) در اثرش چار بار از «افغان شال» ذکر می نماید. واژه شال یا شار همان شهر یا شهرستان معنی می دهد. این محل، در شهر «غزنی» وجود دارد. آرامگاه «سبگنگین» پدر «محمود» در آن قرار داشت. به گفته «بیهقی»، سلطان «محمود» در آن جا کوشک یا کاخ با شکوه یی، بنا نهاده بود. در صفحه (721) تاریخ «بیهقی» چنین آمده است، "...و روز آدینه بیست و یک ماه بسلامت و سعادت بدارالملک رسید و به کوشک محمودی (ستوده یا ستایش شده. ط.) بافغان شال بمبارکی فرود آمد."

(5) ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود «گردیزی» در اثرش به نام "زین الاخبار" (441/1050) در صفحه (102) چنین می نویسد، "چون امیر (مسعود)، به «هپیان» - در سمت شمال «کابل» و صورت دقیق در «پروان» قرار دارد. ط. - رسید، آن جا مقام کرد و امیر مجود رحمه الله به دو هزار سوار ملتان فرستاد، و امیر ایزید یار (پسرش. ط.) را سوی کوهپایه غزنین فرستاد، که آن جا افغان عاصیان بودند و گفت: آن ولایت نگهدار! تا خللی نباشد..."

(6) بر اساس نوشته «فرشته» (588/1192) اردوی «معززالدین محمد بن سام» از گروه های قومی گونه گونه از آن میان: «ترک»، «افغان» و «تاجیک» متشکل شده بود. از آن سو، در ارتش «پریگوی راج»،

مردمان «راجپوت» و در کنار شان سوارکاران «افغان» قرار داشتند. این امر نشان می دهد که «افغانان» در هر دو سوی جبهه، دست به جنگ می زدند.

(7) «ابن بطوطه»، جهانگرد معروف که در سده سیزدهم دست به سفری از «مراکش» تا «چین» زد، در یادداشت هایش می نویسد که «افغانان» در جای هایی میان «غزنی» و «سند» زنده گی می نمایند.

(8) «بابر»، شهنشاه مغولان «هند» در سده شانزدهم ع. در یادداشت هایش که به نام "تزوک بابری" معروف هست یاد آور می شود که در جنوب «کابل» مردمانی به نام «افغان» زنده گی می نمایند.

(9) برخی از دانشمندان به ویژه زبان شناسانی که در مورد زبان های گونه گونه و به خصوص کهن و قدیمی ما، دست به کاوش در محل زده اند، به این باور می باشند که ممکن – هنوز بر بررسی ها توافق همه جانبه صورت نگرفته است – «افغانان» همان «Saka» یا «ساکایان» که یونانیان آنان را «سکیت Scyth» می خواندند، بوده باشند. تصویر این قوم در رواق کاخ «داریوش بزرگ» (فر. 486-522) پیش از میلاد، که به نام «اپادانا»، یاد می شود، به شکل نیم برجسته، شناخته شده است. آنان پیراهن و تنبان به بر دارند و چنان دستمالی به سر بسته اند که سر، زنج و گردن شان را پوشانیده است. موی های دراز لشم و ریش همانند دارند. در سند های دیگر، از آنان به نام «باکتریان» یاد می گردد.

بعد، اینان در سده دهم ع. به سوی جنوب با گذر از گذرگاه های مهم و عبور از قله های شامخ آن، در سرزمین های میان «فراه» و کوه های «سلیمان» ساکن شده باشند.

اما کوچ کشتی بزرگ و دسته جمعی «افغانان» به جنوب و غرب، در سده سیزدهم عیسایی، صورت می گیرد. به باور پروفیسر «تاکور» این امر، با یورش مغلان آغاز می گردد. در آن هنگام، بیش از پانزده شهزاده از «آسیای مرکزی» در زیر چتر حمایت الغ خان، که یکی از سرداران جنگی «محمود» بود، «پناه» آوردند. او بعد ها به نام سلطان «بالبان» معروف گردید. وی توانست تا در برابر یورش «مغلان» مقاومت سر سخت نماید.

واژه پشتو

اما، واژه «پشتو» یا «پختو» که «هندیان» آن را «پتان» تلفظ می نماید، برعکس واژه «افغان» تازه مورد استعمال قرار گرفته است. زبان پشتو، به گروه زبانی «هند – اروپا» یی تعلق دارد و با زبان های پارسی، کردی و بلوچی از یک شاخه اند. دانشمندی چون : «مورگن شترنی Morgenstierne»، «مایر هوfer Mayrhofer» و «براندن شتاین Brandenstein» در مورد ریشه واژه پشتو، به این باور اند که این مساله مورد اختلاف، قابل بحث و بررسی می باشد. (مورگن شترنی. «افغانان» ص. 17)

به همین دلیل، "دانش نامه اسلام" آن را واژه هندی شده می داند و به این باور است که واژه «افغان» در مورد قبیله «ابدالی» که بعد ها «درانی» نامیده می شوند، به کار می رود و واژه «پتان»، قبیله «غلزایی» را در بر می گیرد. (د.ا.ص. 216).

به صورت عموم «افغانان» که در شرق و جنوب شرق کشور زنده گی می کنند – به باور برخی نویسنده گان، این امر را بیش تر روشنفکران مربوط به قبیله «غلزی» در آغاز دهه سی سده بیست رواج داده اند و اکنون هم بر آن پای می فشارند – آن را مورد استفاده قرار می دهند.

در خط اسطوره های دینی، بار دیگر این باور مطرح می گردد که لقب پتان را «محمد»، پیامبر اسلام، به «قیص یا عبدالرشید» به اثر شجاعت و دلاوریش اعطا نموده است. از آن جایی که الفبای عربی، فاقد حرف پ می باشد، اسطوره بودن این امر روشن تر از خورشید است.

برخی از نویسنده گان افغان تلاش دارند تا این واژه را به کلمه «پکتیکا» که «هیرادوتوس» مورخ معروف یونانی، در اثرش آن را به کار برده است، پیوند بزنند.

در اثر «هیرادوتوس» (Herodotus) (سده پنجم پ.م.) که به تاریخ «هیرادوتوس» معروف است، می توان در مورد به کاوش پرداخت.

در این اثر پدرتاریخ در صفحه (192)، کتاب سوم، هنگام گفتگو درباره «داریوش» و مالیاتی که از ایالت های امپراتوریش به دست می آمد، در صفحه (93) اصل اثر، «پکتیکا Pactyca» را در رده سیزده امین ایالت قرار داده چنین می نویسد، " سیزده ام : «پکتیکا Pactyca»، همراه با «ارمنیا» و همسایه گانشان، تا «بحیره سیاه» مقدار (400) تلنت (واحد وزن طلا در «یونان» که برابر به ده گرام می گردد. ط.) همچنان در صفحه (229) کتاب چارم، صفحه (44) اصل کتاب،

همین اثر می نویسد، " «داریوش» بخش زیاد «آسیا» را تصرف نمود. بعد اراده کرد تا بداند که دریای «سند» در کدام جای به بحر «هند» - پس از «نیل» یگانه دریایی هست که در آن «تمساح» یافت می گردد - می پیوندد.

"او برای رسیدن به این هدف، گروهی از مردانی را که به گفته آنان باور و اعتماد داشت، برای کشف فرستاد.

" «سکی لاکس Scylax» باشند «کاریاندیان Caryandian» به سرکرده گی این گروه از «کسپاتیروس Caspatyrus» در محله «پکتیکا Pactyca» با سواری کشتی بر ساحل شرقی دریا سفر کردند تا به بحر رسیدند. بعد به سوی غرب، درکنار ساحل راندند و پس از سفر سی ماهه یی، آنان به جایی رسیدند که از آن جا شاه «مصر» دریانوردان «فنیقی Phoenicians» را، آن گونه که من پیش تر اشاره نموده ام، برای دریا نوردی به دور «لیبیا» فرستاده بود. «داریوش» پس از آن که این دریانوردی پایان یافت، «هندیان» را زیر سیطره اش آورد و دست به دریانوردی به بحیره جنوب زد."

بسیاری دانشمندان و زبان شناسان مانند «مارگنشتیرن Morgenstierne»، زبان شناس معروف اهل «ناروی»، نیز آن را زیر سوالیه برده است. (نگاه کنید. «پشتو» و «پتان» و دیگر و دیگر... 1940)

"دانشنامه اسلام" در مورد چنین می نگارد، " برخی زبان شناسان به این باور اند که بنابر دلیل های آوایی «یون ün» به «انا ana» می پیوندد. گروه آوایی کهن یا باستانی که به شت Sht و خت Kht پشتو، پیوند یافته است، به لهجه یی که بعد ها به میان آمد، تعلق دارد و به هیچ صورت به خت xt یونانی پیوند نمی یابد. "(د.ا.ص. 216)

داکتر «زیار» در این مورد چنین ابراز نظر می نماید، " خاورشناسان از اواخر سده نوزده بدینسو در روشنی زبانشناسی تاریخی - مقایسی، بویژه هر دو بخش ساینستیفیک آن نامواژه های پشتو و پشتون را به دوره باستانی آریانی، به گونه «پارسوانا Parswana» یا «پارسوه Parswah» باز سازی کرده و در عین حال آن را با پرسویتی، آنگونه که بطليموس (باید یادآور شد که نام این ستاره شناس، ریاضیدان و جغرافیه نگار یونانی «کلاودیوس تالیموس Claudius Ptolemaeus» بوده و تلفظ دقیق آن «تالومی» می باشد. عربان هنگامی که آن را معرب ساخته اند، بدون توجه به این که حرف پ همراه ت تلفظ نمی شود، آن را ب و ت را به ط برگردانده اند. او درمیان سال (161-83 م.) می زیست. ط.). همو بود که باشند ه گان آریانی شرقی را به آن نامیده، تطابق داده اند، تا با پکتیکا، پکعت و پکتویس... هرودت" (بر گرفته از یکی از نامه هایی که با هم تبادل نموده ایم. البته بدون ویراستاری. 2006. ط.)

در «دانشنامه اسلام» چنین آمده است "ممکن شکل کهن این واژه «پارسو- انا Parsw-ana» بوده باشد و این واژه از ریشه «پارسو Parsu» گرفته شده است. در زبان «بابلی - آشوری» همین واژه «پارسو(a) Parsu(a)» برابر به پارسی می باشد."

پروفسر «تاکور» به این باور هست : از آن جایی که افغانان در «هند» در محلی به نام «پتنه» ساکن شدند، هندیان آنان را «پتان» یاد می نمودند. در این راستا، آن «افغانان» ی را که در جایی به نام «روهه» زنده گی می نمودند، هندیان آنان را «روهیه» می خواندند. به این گونه دیده می شود که واژه پشتو و پشتون از همین واژه پتان گرفته شده است. «م.الفنستون Elphinstone, M.» در اثرش به نام "گزارش سلطنت کابل و تحت الحمایه هایش در پارس، تاتاری و هند در بر گیرنده دیدی در مورد ملت افغان و تاریخ ساطنت دُرانی."

An Account of the Kingdom of Cabul and its Dependencies in Persia, Tartary and India, Comprising a View of Afghan Nation, and a History of Dooranee-Monarchy

یادداشت : باید یادآور شد که این اثر توسط آقای «محمد آصف فکرت»، در شهر «مشهد»، واقع در «ایران» به صورت نا درست به زبان پارسی به نام «افغانان» ترجمه شده است.

این اثر یکی از کتاب های مرجع در مورد «افغانستان» هست. او هنگام بحث در مورد «خصوصیت یوسف زابیان» جلد اول، صفحه (35) در حاشیه اش چنین می نویسد، "... این دلیل ها «هند» را پُر از همبود هایی از بازمانده گان «افغانان. Afghauns» - تلفظ همان زمان و آن گونه که «الفنستون» آن را شنیده و با واژه «اوغان» همانندی دارد - که حالا آن را «پتانان» می خوانند، نمود. "(ج.دوم.ص.35. یاد داشت ج دوم.)

پیشینه ادبیات پشتو

آن گونه که می دانیم، قدیم ترین اثر «پشتو» به باور «ع.حبیبی»، "... دارای تاریخ کتاب به زبان پشتو باقی مانده..." همانا «خیرالبیان» سده شانزدهم تالیف «بایزید انصاری»، معروف به پیر «روشان» (1524- 1572 م.) است. (ع.حبیبی. 1350/1971). «دانشنامه اسلام» درمورد این اثر چنین یادآور می شود، "نسخه خطی این اثر وجود دارد و مورد بررسی نیز قرار گرفته است. " این اثر، به خط بهار «توی»، جایی در وادی «خیر»، نوشته شده است. در اثر دیگرش به نام «حالتنامه» چنین آمده است "... به زبان افغانی قصیده ها و غزلها و قطعه ها ساختند. "(ا. کرگر. 1385-2006)

بعد «دولت»، شاعری که مرید «روشان» می باشد و در همان دوره زنده گی می نمود، آن گاهی که درباره زبان پشتو حرف می زند، واژه افغانی را به کار می برد. او می گوید، " افغانی لفظ مشکل و. لوست کویش نشه ورته. وشوه کننده

دیار لس حرفونه. یعنی" لفظ افغانی مشکل بود. خوانده و نوشته نمی شد. پس سیزده حرف آنرا تریب داد.» (ع.حبیبی. 1350/1971).

آخند«درویزه» که پس از «روشان» زنده گی می نمود، و یکی از مخالفان سر سخت و پُر از تعصب او به شمار می رفت، در برابرش اثری به نام «مخزن اسلام» نوشت. او هم واژه افغانی را به جای پشتو به کار می برد. او چنین یاد آور می شود،...دیگر معلوم باد که چون حروف در الفاظ افغانی (تاکید از من است.ط.) و هندوی ثقیل می آیند، بنابراین علامتی بر آن آورده می شود تا معلوم گردد که این همان حروف ثقیل است. (ع.حبیبی. 1350-1971).

در دو هفته نامه «سراج الاخبار افغانیه» (1911-1919)، یکی از اولین نشریه های کشور، هر جایی که منظور از زبان پشتو بوده، آن را افغانی می خواندند. («س.ا.ا.» سال پنجم، شماره 15، ص.4 تا 11. 1915).

" دانش نامه اسلام" درمورد پیشینه ادبیات پشتو چنین می نویسد، " تا همین آخر ها، اثر های ادبی به زبان پشتو که پیش تر از سده (17) نشر شده باشد، به چشم نخورده است. آقای عبدالحی «حبیبی»، در «سالنامه کابل» (41-1940) بخش هایی از "تذکره اولیا" اثر «سلیمان ماکو» را به نشر رساند. این اثر، نمونه هایی از شعر هایی را در برداشت که تاریخ آنها به سده یازده ع. می رسیدند. او بعد، «پُسته خزان» اثر «محمود هوتک» را در سال (1944)، که گفته می شود در سال (1770) در «کندهار» نوشته شده است، چاپ نمود. در آن گزیده یی از شعر های پشتو درج هستند که تاریخ سرودن آن ها به سده هشتم ع. می رسند. اما، این اثر، پرسش هایی را از نگاه زبانشناسی و تاریخی، به میان آورده است. تا آن گاهی که دستنویس این اثر، در دسترس قرار نگیرد و بر آن از نگاه واژه شناسی، متن شناسی و نسخه شناسی دقت و بررسی علمی و دانشی صورت نگیرد، به درستی آن نمی توان باور نمود. ("دانشنامه اسلام". ص.220. سال 1986)

در بخش دیگر این «دانشنامه» چنین آمده است، "درست پس از سده هفده و هژده میلادی به اثر های ادبی بر می خوریم. این ها، بیش تر روش ها و سبک های شعر ی پارسی، را تقلید کرده اند. شاخص ترین نام ها در این رسته، بر اساس معیار های اروپایی، «خوشحال ختک» (94-1613/1106-1022) می باشد. او شاعر، وطن پرست، جنگجو و نویسنده یی هست که به موضوع های گونه گونه پرداخته است."

بعد واژه پشتو در دهه سی سده بیستم به صورت روشن وارد بحث می گردد.

تلاش های بحران زا

واژه «افغان» مدت ها پیش تنها برای کسانی به کار می رفت که زبان شان افغانی یا به اعتبار امروز پشتو بود. بعد، سعی بر آن شد - به نظرم اشتباه بزرگی و آن هم در راستای تلاش برای «ساختن» چیزی به نام «وحدت ملی» یا «فرمان» و «زور»، صورت گرفت - تا این واژه تمام قوم های دیگر ساکن «افغانستان» کنونی را در بر بگیرد. این امر روشن است که شکل گیری وحدت ملی و ملت سازی و بعد دولت ملی - آن چی برخی روشنفکران ما و دیگران، آن را با اشتباه از واژه انگلیسی Nation-State بدون دقت «دولت - ملت» برگردانده اند - از یک جریان و روند بسیار طولانی و دراز، پُر کژ و پیچ و همراه با دگرگونی های نهادی و پایان یافتن سو تفاهم و بدگمانی میان قومان گونه گونه، در یک سرزمین پُر از قوم های مختلف، می گذرد. به باورم شتابزده گی برخی از دولت مردان و روشنفکرانی که نقش مُبلغ را در این راستا به دوش کشیده و می کشند، راه به جایی نمی برد.

تلاش برای تعمیم سازی واژه «افغان» برای همه ساکنان «افغانستان»، در خط برآورده ساختن هدف های سیاسی در دهه سوم سده بیستم، صورت گرفت. هدف آن بود تا واژه افغان، تمام اقلیت های دیگر قومی را در افغانستان در بر بگیرد و واژه پشتو، تنها برای آنانی که به زبان افغانی یا پشتو حرف می زدند، به کار رود. به همین دلیل، زبان پشتو به وسیله فرمان سلطنتی که در سال (1936 ع.) صادر شد، رسمیت پیدا نمود.

بعد ها، تلاش برای پشتو سازی تمام امور حکومت، درس مکتب ها و حتا تدویر کورس های اجباری پشتو برای ماموران و دادن امتیاز های مالی برای فارغان این کورس ها، که در زمان صدارت «محمد داوود»، (1953-1963 م.)، زیر اثر پذیری فضای بین المللی حضور اندیشه برتری نژادی و با سعی ساده انگارانه برای هویت سازی، به اوجش رسید، باخود درد سرهای زیادی را به همراه آورد است که تا همین اکنون پس لرزه هایش سراسر کشور و حتا گفتمان اجتماعی مان را در چنگالش می فشرد.

این واقعیت را باید یادآور شد که در میان زبان های گونه گونه مانند : پشتو، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه یی و دیگر و دیگر - به باور زبان شناسان تعداد آن ها به (44) می رسند - زبان پارسی را می توان زبان میانجی خواند. نگرانی تازه یی که برخی زبانشناسان ابراز نموده اند، این است که شاخه هایی از زبان کهن «هند - اروپا» یی که در جوار زبان های «پشتو» و «پارسی» قرار دارند، آرام آرام در ظرف این دو زبان حل می گردند و به گروه زبان های مرده می پیوندند.

دید معاصر

دانشمندان معاصر، افغانان را بازمانده گان قوم «هند - اروپا» یی دانسته، یاد آورمی شوند که عنصر ترکی و مغولی در آن ها، آمیخته شده است. مردمان ساکن در افغانستان، از دیدگاه قومی و جسمی از یکدیگر متفاوت اند. اما، خصوصیت هایی چون زبان «هند - اروپایی» و تبار **مدیترانه یی** مربوط به گروه بزرگ قومی **قفقازی** آنان را باهم پیوند می دهند. گروه های قومی شمال کوه های هندوکش (سیاه کوه) از دیدگاه جسمی به گروه «ترک - مغلی» تعلق دارند. به صورت عموم، «افغانستان» را می توان سرزمین اقلیت های قومی دانست. اکثر «افغانان»، «تاجیکان»، «ترکان»، «ازبیکان»، «بلوچان» و دیگر گروه های قومی، در کشورهای همسایه مانند : «پاکستان»، «ایران»، «تاجیکستان»، «ازبکستان» و «ترکمنستان» زنده گی می نمایند.

«افغانان»، دارای گروه های قومی و قبیله یی گون گون اند. در میان ایشان قبیله های «ابدالی» و «غلزی» در رابطه با قدرت سیاسی، به شدت معرف اند. در جریان سيطرة سیاسی «صفویان» و «مغلان هند» در سده های (16 و 17 ع)، بر این سرزمین، از لحاظ زبان و فرهنگ، قبیله اولی از «فارس» و دومی از «هند» اثر پذیرفته اند.

بحران های سیاسی و جنگ های پایان سده بیستم - تا هنوز ادامه دارد و وارد سده بیست و یکم نیز شده است - که «افغانان» بار دیگر نقش **لشکر کشی** برای دیگران را بر دوش می کشند، اثر نیرومند تری بر ساختار اجتماعی - سیاسی کشور از خود به جای گذارد. باست در فرصت دیگر به آن پرداخت.

کتابشناسی به زبان پارسی و پشتو :

1. «بیهقی»، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین دبیر "تاریخ بیهقی" به کوشش: داکتر خلیل خطیب «رهبر». ناشر: انتشارات سعدی، تهران، ایران. چاپ اول: پاییز (1988-1367).
2. «تژی»، داکتر حبیب اله. "پشتانه" ددانش کتابتون، قصه خوانی بازار پشاور، پاکستان. دوم چاپ، (290) مخونه. د وری (1382)، د اپریل (2003) سره سم.
3. «دهخدا»، علی اکبر ابن خان بابا خان. "لغت نامه" روایت دوم به شکل لوحه فشرده یا سی.دی ر. انتشارات دانشگاه تهران، (2003/1382).
4. «حبیبی»، عبدالحی. «تاریخ مختصر افغانستان». چاپ سوم، قوس (1377)، دانش کتابخانه، پشاور، پاکستان.
5. ----- "تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان" نشر «انجمن تاریخ»، کابل (1350/1971).
6. «حسینی»، محمود. "تاریخ احمد شاهی" مقدمه، تحاشی و تعلیقات از: داکتر سرور «همایون». ناشر: دانش خپرونوویه تولنه. جنوری 2001، برابر جدی (1379). دانش کتابخانه واقع قصه خوانی «پشاور»، «پاکستان».
7. «خانلری»، داکتر زهرا نائل. "فرهنگ ادبیات فارسی"، چاپ سوم، «توس» در «ایران» (1369 برابر 1981).
8. «عُتبی Otbi»، محمد بن عبدالجبار. "تاریخ یمنی" به زبان عربی. گزارشگر به فارسی، ابوالشرف ناصح بن ظفر «جرفادقانی». به اهتمام دکتر جعفر «شعار». سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، تهران، ایران. (1374).
9. «غبار»، غلام محمد. "افغانستان در مسیر تاریخ". ناشر: انتشارات جمهوریت. «تهران، ایران». چاپ دهم. (1374/1995).
10. «فرهنگ»، محمد صدیق. "افغانستان در پنج قرن اخیر". ناشر: انتشارات «درخشش»، «توس»، «ایران» سال چاپ: (1371/1992).
11. «فیض»، محمد. «سراج التواریخ». مطبوعه حروفی دارالسلطنه «کابل»، سه جلد. (14-1912).
12. «کرگر»، محمد اکبر. "په حالنامه کی د «بایزید روشن» عرفانی اوفلسفی حیره"، دویم چاپ، دافغانستان د کلتوری ودی تولنه، جرمنی، (2006 - 1385).
13. «کهزاد»، احمد علی. «تاریخ افغانستان»، دو جلد. نشر دوم، ناشر: بنیاد فرهنگی «کهزاد»، جای نشر: استوکهولم، سویدن. اکتوبر 2002.
14. «گردیزی»، ابو سعید بن الضحاک بن محمود. "زین الاخبار" به مقابله، تصحیح، تحشیه و تعلیق عبدالحی «حبیبی»، استاد دانشگاه کابل. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. (15 تیر (سرطان) 1347 برابر با 6 جولای 1967).

Bibliography:

1. Albiruni. "India" An English Edition, with notes and Indices by Dr. Edward C. Sachau tow Volumes. London, 1910. Edited by Fuat Sezgin, Institute for History of Arabic-Islamic Science". J. W. Goethe Uni. Frankfurt, Germany 1993.
2. Bellow, H. W. Capitan "The Ethnography of Afghanistan" The Asiatic Quarterly Review Ser. Vol.3. New Edition 1972.

3. Bryant, Edwin F. "The quest for the Origin of Vedic culture" Oxford Uni.Press.2001.
4. Dupree, L. "Afghanistan". Oxford, Princeton University press, 1997.
5. Elphinstone, M. "An Account of the Kingdom of Cabul and its Dependencies in Persia, Tartary and India, Comprising a View of Afghan Nation, and A History of Dooranee-Monarchy "London, 1839". With a New Introduction by Sir Olaf Caroe. Reprinted, London, Oxford University Press, London, 1972.
6. "Encyclopaedia Britannica" 2002...The world Standard since 1768. Deluxe Edition, CDR.
7. "Encyclopaedia of Islam" New Edition, E.J.Brill, Leiden, Holland.1986.
8. "Encyclopaedia Iranica." 2004. USA.
9. Eskander Beg Monshi. "History of Shah Abbas the Great (Tarikh e Alamara ye Abbasi)" Tr.by Roger M. Savory, West view Press, Boulder, Colorado, USA.1978.
10. Ewans, Martin. "Afghanistan: A New History" Rutledge Curzon, New York. Second Edition. Published 2002.
11. Herodotus "The Histories" Translated by Aubrey De Selincourt. Revised with introductory matter and notes by John Marin Cola. Penguin Books. Printed in UK. New Edition 1996.
12. Hudud al- Alam Menal Mashreq e Elal Maghreb (The Regions of The World) a Persian Geography (372 A.H. /982 A. D.) Translated and Explained by V. Minorisky with the Preface by V. V. Barthold, 1930. Printed at the Uni. Of Oxford, UK. 1937.
13. Lockhart, Laurence. "The Fall of Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia" Cambridge University Press, 1958.
14. Misra, Satya Swarup. "The Date of the Rig-Veda and Aryan Migration" Puni Uni. Press, 1999.
15. Thakur, Prof. A.K "India and Afghan: A Study of a Neglected Region (1370-1576 A.D.) Janaki Parakash, Patna-New Delhi, 1992.
16. Vogelsang, Willem. "The Afghans". Blackwell Publishers Ltd. Oxford, UK. First Edition, 2002.
17. "Webster Encyclopaedia. Dictionary", New Edition, New York, USA, 1996.

شنبه سی ام جوزا 1388 برابر بیستم جون 2009.
گُت تینگن، جرمنی.

